



Analysis of the Rule of Luṭf (Divine Grace) in the Pattern of Theological Inference

Mahdi Nosratian Ahoor¹ 

1. Associate Professor at the University of Quran and Hadith, Qom, Iran. Email: mehdi.nosratian@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 3 July 2025

Received in revised form 10
September 2025

Accepted 8 November 2025

Available online 4 February
2026

Keywords:

Stages of Theological
Inference, Rule of Luṭf,
Conclusive and Preparatory
Luṭf, Ordinary and
Extraordinary Luṭf,
Methodological Framework.

ABSTRACT

The present study analyzes the rule of luṭf (divine grace or favor) within the framework of theological inference. The aim of this paper is to demonstrate the necessity of adopting a methodical approach to theological inference and to propose an inferential model for it. To achieve this aim, the study employs a descriptive-analytical method based on instructional analysis. This approach not only presents the author's preferred conclusion but also examines the possible outcomes that follow from different foundational assumptions, thereby contributing to the scientific development of the reader and illustrating the process of theological ijtihād. The findings of the research show that nine hypotheses can be formulated regarding the possible outcomes of the proposed stages of inference. Among these hypotheses, the present article accepts the seventh hypothesis as the correct position. According to this hypothesis, the application of a primary principle in matters of belief is accepted; however, the implications of the rules opposing that principle, as discussed in the second stage, are not accepted. Consequently, there is no need to discuss the qualifications and restrictions related to those rules. The specific evidence presented for the obligation of luṭf is also rejected. Likewise, the rules discussed in the fifth stage, which accord with the primary principle, are not accepted, and the specific evidence presented in the seventh stage for the non-obligation of luṭf is also refuted. As a result, the arguments advanced for both views—namely, the obligation of luṭf and its non-obligation—are found to be inconclusive. Due to the absence of definitive proof, the final judgment is made on the basis of the primary principle; accordingly, luṭf is not deemed obligatory upon God.

Cite this article: Nosratian Ahoor, M (2026). Analysis of the Rule of Luṭf (Divine Grace) in the Pattern of Theological Inference. *Theology Studies*, 8(4), 201-215. <http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1681.1200>



© The Author(s) retain the copyright.

Publisher: Noor-al-Zahra Higher Education Institute.

DOI: <http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1681.1200>



تحلیل قاعده لطف در الگوی استنباط کلامی

مهدی نصرتیان اهور^۱ 

۱. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. رایانامه: mehdi.nosratian@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۱۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۱۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵

کلیدواژه‌ها:

مراحل استنباط کلامی، قاعده

لطف، لطف محصل و مقرب،

لطف متعارف و غیرمتعارف،

چارچوب روش‌شناختی.

موضوع اصلی پژوهش حاضر، تحلیل قاعده لطف در الگوی استنباط کلامی است. هدف این نوشتار، تبیین ضرورت روی آوردن به روش‌مندسازی استنباط کلامی و ارائه الگویی استنباطی است. برای رسیدن به هدف مذکور، از روش توصیفی - تحلیلی استفاده می‌شود. پرداخته‌نشدن به موضوع حاضر در تحقیقات پیشین، ضرورت آن را نمایان می‌سازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد نتیجه حاصل از پژوهش حاضر، عدم وجوب لطف بر خداوند است. این نتیجه بر این اساس به دست آمد که در مرحله نخست از مراحل استنباط، جریان اصل در اعتقادات پذیرفته شد و قواعدی که در مرحله دوم از مراحل بیان گردید، مورد پذیرش واقع نشد؛ و به طریق اولی، ادله ذکرشده در مرحله سوم، که ناظر به تقیید ادله مرحله دوم است، پذیرفته نگردید. ادله خاص ذکرشده در مرحله چهارم، که دال بر وجوب لطف است، با نقد مواجه گردید. از سوی دیگر، قواعد و ادله عام ذکرشده در مرحله پنجم از مراحل استنباط و همچنین دلیل خاص ذکرشده در مرحله هفتم، که دال بر عدم وجوب لطف است، مردود اعلام گردید. در نتیجه، با مناقشه در ادله اثبات‌گر وجوب لطف بر خداوند و ادله اثبات‌گر عدم وجوب لطف بر خداوند و به علت فقدان دلیل، بر اساس اصل اولیه اعلام نظر صورت گرفت و لطف واجب نگردید.

استناد: نصرتیان اهور، مهدی (۱۴۰۴). تحلیل قاعده لطف در الگوی استنباط کلامی. *کلام پژوهی*، ۸ (۴)، ۲۰۱-۲۱۵.

<http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1681.1200>



© نویسندگان.

DOI: <http://dx.doi.org/10.22034/kalam.2026.1681.1200>

ناشر: مؤسسه آموزش عالی نورالزهرا (س) زنجان.

مقدمه

روشمند شدن استنباط، یکی از نقاط قوت در فهم احکام مسائل محسوب می‌شود که ارزیابی فنی و دقیق فرآیند استنباط را تسهیل می‌نماید. عدم ضابطه‌مندی در استنباط، موجب ذهنی و ذوقی شدن آن و در نتیجه، کاهش اعتماد علمی می‌گردد. استنباط کلامی نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. دانش فقه با گذر زمان و تکامل تدریجی، به یک نظام روش‌شناختی منسجم دست یافته است؛ به‌گونه‌ای که هر مجتهدی خود را موظف می‌داند در استخراج احکام، مسیر منطقی مشخص و ضوابط علمی معتبر را رعایت کند. این مسئله در دیگر حوزه‌های دانش، به‌ویژه علم کلام، به میزان قابل‌توجهی تحقق نیافته و کمتر به تدوین مراحل منظم استنباط توجه شده است.

هدف این نوشتار، ارائه نمونه‌ای برای روش‌مندسازی استدلال کلامی است. برای تحقق این مقصود و پرهیز از بحث‌های کلی و انتزاعی، قاعده لطف به‌عنوان مطالعه موردی انتخاب شده است تا از طریق آن، امکان‌پذیری نظام‌مندی در استنباط کلامی نشان داده شود. از آنجا که برخی از ادله و قواعد بنیادین این پژوهش، نظیر قاعده حسن و قبح عقلی یا شرعی و قاعده حکمت، پیش‌تر در ادبیات کلامی به‌تفصیل بررسی شده‌اند، در این نوشتار صرفاً به میزان لازم برای تحقق اهداف پژوهش به آن‌ها اشاره خواهد شد و از ورود به مناقشات تفصیلی پرهیز می‌شود؛ زیرا بحث تفصیلی این مفاهیم با هدف اصلی مقاله، یعنی ارائه الگوی استنباط، سازگار نیست. محور اصلی این تحقیق، تدوین چارچوب روش‌شناختی برای استنباط کلامی است که از طریق تحلیل قاعده لطف به‌عنوان نمونه عملی صورت می‌پذیرد.

هدف از این پژوهش، اثبات ضرورت نهادینه‌سازی روش‌شناسی در استنباط کلامی و تدوین چارچوب منطقی برای آن است. این چارچوب دو کارکرد اساسی خواهد داشت: نخست، امکان‌سنجی و اعتبارسنجی استنباطات مختلف؛ و دوم، فراهم آوردن معیارهای علمی برای مقایسه و اولویت‌گذاری میان استنباطات متعدد در یک موضوع.

روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر رویکرد توصیفی - تحلیلی است. جنبه نوآورانه این پژوهش در تصویرسازی مراحل استنباط نهفته است؛ موضوعی که در مطالعات پیشین مورد توجه قرار نگرفته است. هرچند نگارنده پیش‌تر در مقاله «رویکرد اصولیان به قاعده لطف در سنجه اعتبار» به مراحل استنباط پرداخته است، این مقاله نزدیک‌ترین مقاله از حیث محتوا و روش به نوشتار حاضر است؛ هرچند محوریت اصلی آن، محتوای قاعده لطف است، نه رویکرد روشی آن. افزون بر این، مراحل نیز در آن مقاله به‌صورت گذرا و در پنج مرحله بیان شده است؛ در حالی که در مقاله حاضر، این مراحل در هشت مرحله و آن هم به‌صورت مبسوط تحلیل گردیده است.

علاوه بر مقاله ذکرشده، می‌توان مقالاتی مانند «روش‌شناسی تحلیل لغت در فرآیند استنباط فقهی؛ الگوریتم یا روش قدم‌به‌قدم دستیابی به معنای مفردات ادله» نوشته عبدالحمید واسطی، چاپ شده در مجله فقه، شماره ۸۷ و ۸۸؛ «ماهیت‌شناسی الگوریتم اجتهاد» نوشته عبدالحمید واسطی، چاپ شده در مجله جستارهای فقهی و اصولی، شماره ۱۹؛ و «فرآیند حکم‌شناسی در استنباط» نوشته سید محمدباقر قدمی و رضا میهن‌دوست، چاپ شده در مجله جستارهای فقهی و اصولی، شماره ۱۹، را از نزدیک‌ترین منابع روشی موضوع مقاله حاضر دانست.

لازم به یادآوری است مراحل‌ای که در ادامه بر قاعده لطف تطبیق می‌شود، نسبت به هر مسئله کلامی یا قاعده کلامی قابلیت تطبیق دارد؛ هرچند نوع ادله به‌کاررفته در هر مرحله، نسبت به هر مسئله‌ای متفاوت از دیگری خواهد بود، یا ممکن است نسبت به مسئله‌ای در یک مرحله، دلیلی وجود نداشته باشد؛ مانند مرحله ششم در قاعده لطف که مقید برای عموماً ذکر شده در مرحله پنجم یافت نشد، ولی در مسئله‌ای دیگر ممکن است این مرحله دارای دلیل باشد.

۱. مفاهیم

فهم بهتر پژوهش نیازمند بررسی اجمالی برخی از مفاهیمی است که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۱-۱. استنباط

«نبط» ریشه لغوی «استنباط» است. گاه در تحلیل‌های لغوی درباره «نبط» گفته می‌شود: اگر آب در سطح زمین قرار داشته و جاری باشد، آن را «نبط الماء» نمی‌نامند؛ ولی اگر در اثر حفاری چاه و مانند آن، آب از اعماق زمین بیرون آید، واژه «نبط الماء» بر آن اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۳۸۳: ۴۳۹/۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۱۰/۷). گاه نیز این واژه به مطلق استخراج معنا شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۱۰/۷). در عرف شرعی، بر مبنای همین رابطه لغوی، استنباط بر فعالیت ذهنی‌ای اطلاق شده است که مجتهد در این فرآیند اندیشه، احکام شرعی را از مآخذ آن استنتاج می‌کند (حکیم، ۱۴۲۱ق: ۱۰۲).
تعریف مذکور با در نظر گرفتن علم فقه صورت پذیرفته است. اگر علم فقه در تعریف استنباط دخیل نباشد، باید گفت استنباط به مطلق فعالیت فکری برای استخراج مسائل یک علم از منابع آن اطلاق می‌شود (ر.ک: نصرتیان اهور، ۱۴۰۲: ۱۵۴-۱۲۹).

۱-۲. لطف

در لغت، گاه لطف به معنای جسم کوچک و گاه به معنای مهربانی است (فیومی، بی‌تا: ۵۵۳/۲). در اصطلاح علم کلام، اگرچه تعاریف مختلفی برای آن وجود دارد، اما در تعریف معروف می‌توان گفت: لطف عبارت است از فعل الهی که خداوند می‌داند چنانچه آن فعل از ناحیه او واقع گردد، مکلف یا اطاعت را قطعاً به اختیار برمی‌گزیند، یا به اختیار به آن مایل‌تر می‌گردد و معصیت را ترک می‌نماید، یا از معصیت دورتر خواهد شد؛ لیکن اگر این فعل صورت نپذیرد، مکلف آنچه را که تکلیف مقتضی آن است، انجام نخواهد داد (سید مرتضی، ۱۳۸۷ق: ۳۳).

۲. تقسیم‌بندی لطف

لطف از منظرهای مختلف به اقسام گوناگون تقسیم می‌شود (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۵-۳۲۶). در این نوشتار، صرفاً به تقسیم‌بندی‌هایی اشاره می‌شود که در مراحل استنباط دخیل هستند و از پرداختن به سایر اقسام پرهیز می‌شود.

تقسیم اول: لطف متعارف و غیرمتعارف

متعارف بودن فعل لطف در میان مردم، ملاک این تقسیم است. فعل لطف ممکن است از افعالی باشد که در میان عرف، متعارف و مرسوم است، و ممکن است از مواردی باشد که میان عرف مردم مرسوم نیست (ر.ک: سبزواری، بی‌تا: ۸۳/۲؛ نصرتیان اهور، ۱۴۰۱: ۱۳۰).

تقسیم دوم: لطف محصل و مقرب

لطف محصل آن است که با تحقق آن، مکلف با اختیار خود حتماً اطاعت را برمی‌گزیند و گناه را رها می‌کند. با تحقق لطف مقرب نیز مکلف به انجام عبادت نزدیک‌تر و از گناه دورتر می‌شود (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۵؛ نصرتیان اهور، ۱۴۰۱: ۱۳۰).

۳. مرحله اول: تأسیس اصل در استنباط با تطبیق بر قاعده لطف

همان‌طور که در تبیین مراحل استنباط گذشت، در هر مسئله، متناسب با آن می‌توان اصل تأسیس کرد. در ادامه به برخی از اصول جاری در مسئله حاضر اشاره می‌شود.

در مسئله حاضر، ممکن است از استصحاب موضوعی و حکمی بهره گرفت. نسبت به استصحاب موضوعی می‌توان چنین بیان کرد: پیش از خلقت انسان و قبل از نزول تکلیف، لطف از جانب خداوند سر نزده بود. پس از خلقت انسان و مکلف شدن او، شک پیش می‌آید که آیا لطف موجود شده است یا خیر؟ اصل آن است که موجود نشده است. به نظر می‌رسد این اصل با مشکل مواجه است؛ زیرا از عدم وجود آن باید عدم وجود آن را نیز نتیجه گرفت که در زمره اصل مثبت قرار خواهد گرفت (شیخ انصاری، ۱۳۷۹: ۲۳۴/۳).

استصحاب حکمی را نیز می‌توان چنین تفسیر و تبیین کرد: گاه شک می‌شود آیا صدور لطف از خداوند به سرحد وجوب رسیده است یا خیر؟ قبل از خلقت انسان، لطف واجب نبود. بعد از خلقت انسان و مکلف شدن او، شک می‌شود آیا صدور لطف از خداوند ضرورت یافته است یا خیر؟ اصل، عدم ضرورت آن است. چنان‌که از تقریر نیز برمی‌آید، بحث بر روی حکم لطف متمرکز شده است، نه اصل وجود یا عدم آن؛ در نتیجه، استصحاب حکمی است.

علاوه بر استصحاب، می‌توان از اصل اقل و اکثر وجودی بهره گرفت. لطف، مانند بسیاری از افعال، ممکن‌الوجود است؛ یعنی نه واجب‌الوجود بالذات است و نه ممتنع‌الوجود، بلکه وجود و عدم نسبت به ذات لطف یکسان است. لطف مقید به وجود یا عدم نیست. حال اگر در مصداق لطف شک شود که آیا علاوه بر صفت امکان ذاتی، وجوب بالغیر نیز به آن اضافه شده است یا خیر، اصل امکان بالذات یقینی است و در عروض عنوان دوم، یعنی وجوب بالغیر، شک وجود دارد. همان‌گونه که در مسئله اقل و اکثر گفته می‌شود، همیشه اقل متیقن است و وجود اکثر مشکوک؛ و تا دلیلی بر وجود آن موجود نباشد، اصل بر این است که وارد عرصه وجود نشده است (نصرتیان اهور، ۱۴۰۱: ۱۴۵).

بررسی

نسبت به اینکه در قاعده لطف نیز می‌توان اصل جاری کرد یا خیر، اتفاق نظر وجود ندارد. در نتیجه، ممکن است کسی اساساً جریان اصل در مسئله قاعده لطف را نپذیرد. در این صورت، باید از میان صورت‌های نه‌گانه، به فرضی قائل شود که در آن فرض اشاره شده است جریان اصل بی‌تأثیر است؛ مانند فرض اول تا ششم و فرض هشتم، یا فرضی را انتخاب نماید که تصریح شده است اصل در آن جاری نیست؛ مانند فرض نهم.

نگارنده با کسانی همراه است که جریان اصل در اصول اعتقادات را پذیرفته‌اند (ر.ک: نصرتیان اهور، ۱۴۰۲: ۱۲۹-۱۵۴) و با توجه به اینکه ادله ذکر شده در مراحل دوم تا هفتم را تمام نمی‌داند، بر اساس همین اصول عملیه نیز ابراز نظر اعتقادی را صحیح می‌داند. بنابراین، اصل عملی مذکور، علاوه بر اینکه نقش خط‌دهی به پژوهش را ایفا می‌کند، نقش مبنا بودن برای ابراز نظر نهایی اعتقادی را نیز ایفا می‌نماید.

۴. مرحله دوم: اطلاعات، عمومات و قواعد مخالف اصل

در مرحله دوم از استدلال برای رسیدن به حکم صدور لطف از خداوند، می‌توان به عمومات و قواعدی تمسک کرد که برخلاف اصل عملی اولیه‌اند و با آن‌ها می‌توان ضرورت صدور لطف را ثابت کرد. در ادامه به این عمومات و قواعد و چگونگی دلالت آن‌ها بر وجوب صدور لطف از خداوند اشاره می‌شود.

یکی از عموماتی که ممکن است بر اساس آن وجوب لطف را ثابت کرد، آیه «كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ؛ رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده است» (انعام: ۱۲) است (ر.ک: حسینی میلانی، ۱۳۸۹: ۳۹۴/۱).

تبیین نحوه دلالت

در این آیه، خداوند متعال رحمت بر مخلوقات را بر خود واجب ساخته است و با توجه به اینکه «ال» به کار رفته در «الرَّحْمَةُ» دلالت بر جنس می‌کند، پس همه مصادیق رحمت را دربر خواهد گرفت و عمومیت خواهد داشت (علامه حلی، ۱۴۲۵ق: ۱۵۶/۲). لطف را می‌توان یکی از مصادیق رحمت دانست؛ پس با توجه به مفاد آیه، باید بپذیریم که این لطف واجب است.

نقد و بررسی

اگر چنین عمومی از آیه برداشت شود و رحمت به صورت مطلق و عام در نظر گرفته شود، با برخی از اندیشه‌های کلامی ناسازگاری رخ خواهد داد؛ زیرا خداوند می‌تواند با انسان‌ها بر اساس عدل رفتار کند و می‌تواند بر اساس فضل خود با آنان تعامل نماید. هیچ اندیشمندی قائل نیست که خداوند باید بر اساس فضل برخورد نماید، در حالی که بی‌تردید فضل یکی از مصادیق رحمت الهی است. پس قطعاً می‌دانیم رحمت به این وسعت و گستره مد نظر نیست. در نتیجه، احراز نمی‌شود که آیا لطف از مصادیقی است که داخل در رحمت واجب‌شده از سوی خداوند است، یا مانند فضل از دایره رحمت خارج است. بنابراین، به تعبیر اصولیان، تمسک به عام در شبهه مصادیق خود دلیل عام خواهد بود.

پس از ذکر عام لفظی دال بر وجوب صدور لطف از خداوند، می‌توان به نقش قاعده حسن و قبح عقلی در اثبات وجوب مذکور اشاره کرد. در قاعده حسن و قبح، یکی از معروف‌ترین مسلک‌ها، عقلی دانستن حسن عدالت و قبح ظلم است؛ نه اینکه عقلاً برای تأمین مصالح جامعه بر چنین قضیه‌ای توافق داشته باشند، یا فهم قضایای مربوط به حسن و قبح در مراجعه به شرع منحصر باشد و از امر شرعی، حسن آن و از نهی شرعی، قبح آن انتزاع گردد (ر.ک: برنجکار و نصرتیان اهور، ۱۳۹۸: ۱۰۹).

تبیین نحوه دلالت

بر اساس حسن و قبح عقلی، شکی نیست که لطف در مفسده، امری قبیح است و صدور آن از خداوند متعال ممتنع است. در باب قاعده لطف، برای رسیدن به نتیجه وجوب لطف از خداوند، یک صغرا به آن ضمیمه می‌شود و استدلال این‌گونه شکل می‌گیرد:

صغرا: منع از لطف، لطف در مفسده است.

کبرا: لطف در مفسده، عقلاً قبیح است.

نتیجه: منع از لطف، عقلاً قبیح است.

اگر منع از لطف قبیح بود، انجام لطف حسن و واجب است. پس خداوند متعال باید لطف انجام دهد.

نقد و بررسی

هرچند کبرا برای قاعده حسن و قبح، یعنی قبح عقلی لطف در مفسده، مورد پذیرش است، اشکال در صغرای استدلال است. نگارنده معتقد است منع از لطف، لطف در مفسده محسوب نمی‌شود؛ زیرا رتبه لطف بعد از تکلیف است. از طرفی، تکلیف حسن است (ر.ک: علامه حلی، ۱۳۶۵: ۸). پس به مجرد تکلیف، فعل قبیحی رخ نداده است. حال اگر لطف صورت بگیرد و موازنه تکلیف را به سمت طاعت تغییر دهد، یک فعل حسن رخ داده است؛ ولی پرسش این است که اگر لطف صورت نگیرد، چگونه موازنه تکلیف به هم خورده و مفسده‌ای ایجاد شده است تا منع از لطف، مصادیقی از لطف در مفسده باشد؟ به عبارت دیگر، منع از لطف یعنی صدور تکلیف فقط، بدون اینکه فعل دیگری اتفاق بیفتد. تکلیف نیز نیکوست؛ پس مفسده‌ای رخ نداده است.

علاوه بر قاعده حسن و قبح عقلی، از قاعده حکمت نیز می‌توان به عنوان یکی از قواعد عام اثبات‌گر وجوب لطف از خداوند نام برد.

تبیین نحوه دلالت

در تبیین کیفیت دلالت قاعده حکمت بر وجوب لطف از خداوند، بر استحاله نقض غرض بر حکیم پافشاری می‌شود و استدلال، بر اساس عقل نظری، این‌گونه شکل می‌گیرد:

صغرا: منع از لطف، نقض غرض است.

کبرا: نقض غرض بر حکیم محال است.

نتیجه: منع از لطف بر حکیم محال است.

با استحاله منع از لطف از سوی خداوند، باید وجوب صدور آن را پذیرفت (ر.ک: برنجکار، میرافضلی و نصرتیان اهور، ۱۴۰۱: ۷۴).

نقد و بررسی

کبرای قاعده حکمت، یعنی استحاله نقض غرض بر حکیم، مورد پذیرش است؛ ولی صغرای قضیه، یعنی نقض غرض بودن منع از لطف، مورد انکار است؛ زیرا غرض از تکلیف «التعریض للثواب» است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۱۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۰۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۴۳۶؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲ق: ۱/۲۴۱-۲۴۲). اگر خداوند متعال انسان را مکلف سازد و دین برای او بفرستد، غرض از تکلیف، یعنی همان «التعریض للثواب»، شکل گرفته است. اگر در کنار این تکلیف، لطف صورت نگیرد، یا به عبارتی منع از لطف صورت بگیرد، یعنی صرفاً خداوند تکلیف را فرستاده است و فعل دیگری را انجام نداده است. حال پرسش این است که چگونه منع از لطف، یعنی انجام ندادن کاری در کنار مکلف ساختن بشر، مقتضای تکلیف و غرض از تکلیف را بر هم می‌زند و نقض می‌کند؟ رتبه لطف بعد از تکلیف است؛ آیا آنچه از جهت رتبه متأخر است، یعنی لطف، در آنچه متقدم بر آن است، یعنی تکلیف، اثر می‌گذارد و مقتضای آن را از بین می‌برد؟

قاعده دوام فیض یکی دیگر از ادله‌ای است که شاید بتوان به‌عنوان دلیل عام بر وجوب لطف از آن بهره گرفت.

تبیین نحوه دلالت

بر اساس قاعده دوام فیض، هر آنچه مصداق فیض باشد، از خداوند متعال صادر می‌شود. بر اساس عقل نظری و بر پایه قاعده مذکور، استدلال این‌گونه شکل می‌گیرد:

صغرا: لطف مصداق فیض است.

کبرا: تمام مصادیق فیض از خداوند صادر می‌شوند.

نتیجه: لطف از خداوند صادر می‌شود.

نقد و بررسی

در مورد قاعده دوام فیض، صغرای استدلال، یعنی مصداق بودن لطف برای فیض، مورد پذیرش است؛ ولی اشکال در لزوم صدور تمام مصادیق لطف از خداوند است. این دوام فیض با حدوث زمانی، که مطابق با ظاهر ادیان است، در تنافی است و ادله دال بر قدم زمانی عالم، خالی از ایراد نیست و نمی‌تواند مانع حجیت این ظهور گردد.

با توجه به نقدهای وارد بر عمومات و قواعدی که به نحو عام اثبات‌گر وجوب لطف هستند، به نظر نویسنده، ادله این مرحله تمام نیست.

۵. مرحله سوم: مقید و مخصص برای عمومات، اطلاعات و قواعد مخالف اصل

اگر از منظر اندیشمندی، حداقل یکی از ادله ذکر شده در مرحله دوم، یعنی عموم لفظی یا یکی از سه قاعده حسن و قبح، حکمت و دوام فیض، مورد پذیرش باشد و مفاد آن تمام تلقی شود، در این صورت باید بحث کرد که آیا این ادله دارای مخصص هستند یا خیر. متکلمان امامیه غالباً قیدی برای آن‌ها ذکر نمی‌کنند؛ از این رو، آنان این قواعد را مطلق می‌دانند. در اندیشه اصولیان شیعه، تقییداتی ذکر شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. با توجه به اینکه نتیجه تمام ادله ذکر شده در مرحله دوم، وجوب صدور لطف از خداوند است، تقییدات مذکور بر روی نتایج این ادله چنین اعمال می‌شود:

تقیید اول: وجوب لطف متعارف و عدم وجوب لطف غیرمتعارف

بر اساس قواعد مذکور، صدور لطف متعارف واجب است، ولی لطف غیرمتعارف واجب نیست. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: صدور همه مصادیق لطف از خداوند واجب است، جز لطف غیرمتعارف (سبزواری، بی‌تا: ۸۳/۲؛ خویی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۱/۱؛ نایینی، ۱۳۷۶: ۱۵۰/۳).

تبیین

از منظر این اندیشمندان، هیچ دلیل عقلی یا نقلی وجود ندارد که لطف غیرمتعارف را واجب سازد. اگر دلیلی بر لزوم صدور لطف از خداوند اقامه می‌شود، صرفاً شامل لطف متعارف است و لطف غیرمتعارف را دربر نمی‌گیرد (سبزواری، بی‌تا: ۸۳/۲؛ خویی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۱/۱؛ نایینی، ۱۳۷۶: ۱۵۰/۳).

نقد و بررسی

اگر کسی ادله ذکر شده در مرحله دوم را نپذیرد، نیازی به اعلام نظر نسبت به ادله ذکر شده در مرحله سوم نمی‌بیند؛ ولی اگر کسی آن ادله را پذیرفت، باید نسبت به این ادله موضع‌گیری نماید. به نظر می‌رسد منشأ این فرق‌گذاری بین لطف متعارف و غیرمتعارف، یکی از احتمالات زیر است:

الف) تمسک به قدر متیقن از دلالت دلیل: هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که ادله اثبات‌گر لطف، شامل قسم متعارف از لطف است؛ ولی نسبت به گستره این ادله در مورد بخش نامتعارف از لطف تردید وجود دارد و به قدر متیقن تمسک می‌شود. پر واضح است که احتمال مذکور اساساً نادرست است و نمی‌تواند منشأ تفصیل ذکر شده گردد؛ زیرا دلیل دال بر وجوب لطف یا عقلی است، مانند سه قاعده ذکر شده، که در این صورت تمسک به قدر متیقن بی‌معناست، زیرا عقل در موضوع خود تردید ندارد؛ یا دلیل دال بر لطف، نقلی است، مانند آیه مذکور، که هنگام شک در وجوب لطف غیرمتعارف، نه تنها جای تمسک به قدر متیقن نیست، بلکه باید به اطلاق یا عموم دلیل تمسک کرد.

ب) تمسک به انصراف ادله: دلیل ذکر شده در مرحله دوم به لطف متعارف انصراف دارد و شامل لطف غیرمتعارف نمی‌شود. این احتمال نیز نادرست است و نمی‌تواند منشأ تفصیل گردد؛ زیرا انصراف معمولاً در دلیل لفظی رخ می‌دهد، نه در ادله عقلی؛ از این رو، این احتمال نمی‌تواند قواعد ذکر شده در مرحله دوم را تقیید بزند. همچنین نمی‌تواند دلیل لفظی این مرحله را نیز تقیید بزند؛ زیرا انصراف در جایی است که لفظ مطلق باشد و بخواهد به برخی از مصادیق انصراف یابد، در حالی که همان‌طور که گفته شد، آیه مذکور به نحو عموم بر مطلب دلالت داشت، نه به نحو اطلاق.

تقیید دوم: وجوب لطف در غیر مستقلات عقلیه و عدم وجوب آن در مستقلات عقلیه

بر اساس قواعد مذکور، صدور لطف در غیر مستقلات عقلیه واجب است، ولی در مستقلات عقلیه واجب نیست. به عبارت دیگر، صدور همه مصادیق لطف از خداوند واجب است، جز در مستقلات عقلیه (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۴۵).

تبیین

در مواردی که مصلحت یا مفسده وجود داشته باشد و چنین مصلحت و مفسده‌ای توسط عقل درک شود، مسیر سعادت انسان بسته نیست و همین ادراک عقل می‌تواند برای سعادت، راهنما باشد. در این صورت، عقل الزامی نمی‌بیند که شارع مجدداً در همین مورد حکمی صادر نماید. اما در مصالح و مفاسدی که عقل نتواند آن را درک کند، عقل در چنین مواردی درک می‌کند که شارع باید برای سعادت انسان و رسیدن به غرض از خلقت، حکم صادر نماید تا انسان‌ها در سایه همین احکام شرعی به سعادت برسند.

نقد و بررسی

یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد بر تقیید مذکور آن است که این تقیید، میان تکلیف و لطف خلط کرده است. در مواردی که عقل توان فهم مصلحت و مفسده را ندارد و شارع باید آن را بیان کند، در واقع همان مکلف ساختن و بیان تکلیف است؛ در حالی که لطف، اولاً از جهت رتبه بعد از تکلیف است و ثانیاً غیر از تکلیف است.

تقیید سوم: وجوب لطف محصل و عدم وجوب لطف مقرب

بر اساس قواعد مذکور، صدور لطف محصل واجب است، ولی لطف مقرب واجب نیست. به عبارت دیگر، صدور همه مصادیق لطف از خداوند واجب است، جز لطف مقرب (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق: ۶۲۲/۴).

تبیین

با توجه به اینکه ممکن است در لطف مقرب، نتیجه و غرض حاصل شود و ممکن است حاصل نشود، نمی‌توان صدور لطف را از خداوند واجب دانست؛ زیرا حتی با انجام لطف از سوی خداوند، ممکن است مکلف امثال نوزد و غرض حاصل نشود. در این صورت، اگر خداوند لطف ننماید، عدم امثال به خداوند باز نمی‌گردد. اما در لطف محصل، غرض به صورت قطعی حاصل می‌شود و اگر خداوند اخلاص به لطف کند، در واقع مسیر را برای نافرمانی فراهم کرده است. در نتیجه، لطف محصل واجب و لطف مقرب غیر واجب است.

نقد و بررسی

مهم‌ترین نقد این تقیید آن است که در لطف مقرب اساساً شرط نشده است که با حصول لطف، نباید نتیجه حاصل شود؛ بلکه شرط نشده است که نتیجه حتماً حاصل شود؛ یعنی ممکن است نتیجه حاصل شود و ممکن است نتیجه محقق نشود. پس نسبت به حصول نتیجه، لایشرط است. حال که نسبت به حصول نتیجه لایشرط است و از طرف دیگر یکی از نقش‌های لطف آن است که در صورت انجام نگرفتن آن، مکلف با اختیار خود تکلیف را رها خواهد کرد و امثال حاصل نخواهد شد، این ملاک، همان‌طور که در لطف محصل وجود دارد، در لطف مقرب نیز وجود دارد و باید به ملاک واحد، هر دو را واجب دانست. با توجه به نقدهای وارد بر مقیدهای مطرح‌شده، به نظر می‌رسد در صورت پذیرش ادله مرحله دوم، نمی‌توان آن‌ها را مقید ساخت.

۶. مرحله چهارم: دلیل خاص

پس از آنکه مقتضای قاعده و مقید و مخصص آن بیان شد، باید به وجود دلیل خاص بر لزوم لطف اشاره کرد. برخی از اندیشمندان به آیه ۱۹ سوره شوری تمسک کرده‌اند و معتقدند خداوند متعال در این آیه: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» خداوند به بندگانش نرم‌رفتار، سهل‌گیر و دقیق‌النظر است، هر کس را بخواهد روزی معنوی جان و مادی تن می‌بخشد، و او نیرومند و مقتدر شکست‌ناپذیر است»، به قاعده لطف اشاره دارد (حسینی میلانی، ۱۳۸۹: ۳۹۴/۱). از آن جهت به خداوند «لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ» گفته می‌شود که لطف را در حق بندگان انجام می‌دهد. پس با این تفسیر، آیه مذکور جزء ادله خاص دال بر لطف خواهد بود. همچنین به روایاتی مانند روایت زیر تمسک نموده‌اند:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَ تَرَكْتَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالتَّوَكُّلِ كَمَا يُوصَفُ خَلْقُهُ، وَ لَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ، مَنَعَهُمُ الْمُعَاوَنَةَ وَ اللَّطْفَ، وَ خَلَّى بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ؛ از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از قول حق تعالی که می فرماید: وَ تَرَكْتَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. فرمود که حق تعالی متصف به ترک و وا گذاشتن نمی شود، چنان که مخلوق او به این صفت متصف اند؛ ولی زمانی که می داند این کافران از کفر و ضلالت خود بازگشت نمی کنند، یاری کردن و لطف را از ایشان منع خواهد نمود و ایشان را به اختیار خود وامی گذارد» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸ق: ۱/۱۲۳).

ابراهیم بن ابی محمود مروی از امام رضا (ع) درباره آیه «وَ تَرَكْتَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» سؤال می پرسد و حضرت به صورتی که در بالا به آن اشاره شد، پاسخ می گویند. در این روایت، گویا حالت اولیه، تحقق لطف به عباد دانسته شده است و آنچه سبب می شود این حالت اولیه قطع گردد و ادامه نیابد، کفر و ضلالت است. وقتی خداوند متعال بداند فردی از کفر و ضلالت باز نخواهد گشت، در این صورت لطف را از وی منع می کند.

نقد و بررسی

با توجه به اینکه معنای اصطلاحی لطف در علم کلام و در قرون متأخر از قرون اولیه شکل گرفته است، نباید واژه لطف در آیه «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» و در روایت «وَ لَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ، مَنَعَهُمُ الْمُعَاوَنَةَ وَ اللَّطْفَ، وَ خَلَّى بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ» را بر معنای اصطلاحی حمل کرد؛ بلکه باید بر معنای لغوی آن حمل شود. در این صورت، نمی تواند بر لطف به اصطلاح کلامی دلالت داشته باشد.

۷. مرحله پنجم: عمومات، اطلاعات و قواعد معارض

پس از بیان ادله عام و خاص مخالف اصل، باید به بررسی عمومات، اطلاعات و قواعد معارض با این ادله و در واقع موافق با اصل پرداخت. دلیل لفظی عامی که صدور لطف از خداوند را نفی کند، یافت نشد؛ ولی اگر کسی بخواهد از قواعدی بهره بگیرد که به نحو عام، وجوب صدور لطف از خداوند را نفی کند، می تواند به قاعده حسن و قبح شرعی تمسک کند.

مطابق دیدگاه حسن و قبح شرعی، هر آنچه را خداوند دستور دهد، حسن است و از هر آنچه نهی کند، قبیح است. پس نمی توان پیش از امر و نهی الهی به حسن و قبح چیزی پی برد و آن را بر فعل خداوند حاکم کرد. بنابراین، اگر خداوند متعال لطف را انجام ندهد، قبحی رخ نمی دهد (ر.ک: برنجکار و نصرتیان اهور، ۱۳۹۸: ۴۹-۷۰).

با توجه به اینکه قاعده مذکور صحیح نیست و پذیرش آن موجب می شود حتی خود شرع نیز قابل اثبات نباشد (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۴۱۸-۴۱۹)، نمی تواند مورد استناد قرار بگیرد.

یکی از قواعد و مسائل عمده در مبحث عدل الهی، بحث از رابطه فعل الهی با غرض است. آیا فعل الهی غرضمند است یا خیر؟ اشاعره معتقدند فعل الهی غرضمند نیست و تابع مصلحت و مفاسد نیست؛ اساساً نباید فعل الهی را تابع مصالح و مفاسد نمود. هیچ فعل الهی برای رسیدن به غرض خاص انجام نمی گیرد؛ زیرا غرضمندی نشانه ضعف و استکمال فاعل است، در حالی که خداوند کامل است و نیازمند به استکمال نیست (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۴۲۲). در نتیجه، منع از لطف، غرضی را نقض نخواهد کرد؛ زیرا اساساً فعل الهی غرضمند نیست تا منع لطف آن را نقض نماید.

مهم ترین نقد قاعده مذکور آن است که منجر به عبث شدن فعل الهی خواهد شد. اگر فعل از مطلق غرض تهی باشد، عبث خواهد بود و خداوند متعال فعل عبث انجام نمی دهد. بله، غرض از آن فعل به خداوند باز نمی گردد، بلکه غرض به مکلفان بر می گردد. پس فعل الهی غرضمند است، ولی غرض به خداوند بازگشت نمی کند (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۴۲۲-۴۲۳).

۸. مرحله ششم: مقید و مخصص برای عمومات، اطلاعات و قواعد معارض

اگر کسی به ادله ذکرشده در مرحله پنجم قائل شود و نقدها را نپذیرد، چنان که متکلمان اشاعره چنین هستند، باید از مقید و مخصص این ادله جست و جو نماید. لازم به ذکر است که نگارنده در میان قائلان به دو قاعده مذکور، به دیدگاهی دست نیافت که این دو قاعده را مقید کرده باشد. این دو قاعده یا به نحو کلی مورد پذیرش اند، چنان که در میان اشاعره چنین است، یا به کلی رد شده اند، همان طور که شیعه و معتزله چنین دیدگاهی دارند. بنابراین، چنین نیست که تقییدی بر این دو قاعده ذکر شده باشد.

۹. مرحله هفتم: دلیل خاص

در ادامه، به برخی از ادله خاص دال بر عدم وجوب لطف اشاره خواهد شد. نسبت به عدم وجوب لطف از خداوند، دلیل لفظی یافت نشد؛ ولی می توان به ادله عقلی دست یافت که وجوب مذکور را نفی می نماید. یکی از این ادله، عبث بودن صدور لطف از خداوند است.

تبیین نحوه دلالت

لطف از آن جهت واجب است که در مکلف، داعی و انگیزه برای انجام دادن عبادت ایجاد می کند. خداوند متعال همان طور که با لطف، انگیزه را در مکلف ایجاد می کند، می تواند بدون لطف و به صورت مستقیم نیز انگیزه مذکور را خلق نماید. پس وجوب وجود لطف، عبث و بی فایده است (ر.ک: عبیدلی، ۱۳۸۱: ۴۱۳).

نقد و بررسی

ظاهراً در استدلال به عبث بودن لطف، مغالطه ای رخ داده است؛ زیرا هیچ تلازمی میان امکان پذیری خلق داعی به صورت مستقیم و لغو بودن واسطه گری لطف در ایجاد داعی و انگیزه وجود ندارد. لغویت زمانی رخ می دهد که واسطه گری، بی مصلحت باشد. صرف امکان راه دیگر، به معنای مصلحت نداشتن لطف نیست. مشابه این استدلال را می توان در نبوت نیز جاری کرد؛ اگر القای مستقیم مطالب دینی به مکلفان ممکن باشد، باید از منظر این گروه، وجود واسطه ای به نام انبیا برای رساندن دین، لغو تلقی شود (ر.ک: برنجکار، میرافضلی و نصر تیان اهور، ۱۴۰۱: ۱۱۸).

علاوه بر این، می توان از قیاس اولویت برای نفی وجوب مذکور بهره گرفت.

تبیین نحوه دلالت

وقتی تکلیف، تفضلی از سوی خداوند است، لازم نیست کسی که تفضل می کند، با انجام لطف، تفضل خود را تکمیل کند و تفضل کاملی انجام دهد. در نتیجه، لطف بر خداوند واجب نیست (عبیدلی، ۱۳۸۱: ۳۹۲-۳۹۳).

نقد و بررسی

اولاً، در اینکه تکلیف واجب است یا تفضل، اختلاف نظر وجود دارد. عدلیه تکلیف را واجب می دانند (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۴۷۰). ثانیاً، مطابق دیدگاه تحقیق، فعل الهی غرضمند است؛ پس تفضل او نیز غرضمند خواهد بود. تفضل خداوند در مورد تکلیف و لطف به دو صورت قابل تصور است: نخست، اینکه هر دو با هم یک تفضل محسوب شوند؛ دوم، اینکه هر کدام تفضلی جداگانه باشد.

ظاهر اشکال گویای آن است که هر دو با هم یک تفضل محسوب می شوند؛ از این رو، مستشکل می گوید لازم نیست متفضل به تفضل خود ادامه دهد و آن را کامل نموده و به پایان برساند. در حالی که این دیدگاه با یک مشکل اساسی مواجه است؛ زیرا اگر

مجموع آن‌ها دارای یک غرض باشد، با قطع تفضل در میانه راه، غرض حاصل نشده و در واقع نقض غرض رخ می‌دهد که نسبت به حکیم محال است (ر.ک: برنجکار، میرافضلی و نصرتیان اهور، ۱۴۰۱: ۱۱۷).

۱۰. مرحله هشتم: ارزیابی و نظردهی اعتقادی

با توجه به اینکه روش به‌کاررفته در مقاله حاضر، تحلیل تعلیمی است، حالت‌های مختلف ابراز نظر اعتقادی در مسئله حاضر بیان می‌شود و در نهایت، نظر نویسنده ارائه خواهد شد.

فرض اول

بی‌تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرش مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر وجوب لطف + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم. نتیجه: وجوب لطف به‌صورت مطلق.

نکته: در فرض اول تا ششم، با توجه به اینکه دلیل، چه به نحو عموم و چه به نحو دلیل خاص، وجود دارد، اعم از اینکه عموم و دلیل خاص داخل در دسته اول، یعنی وجوب لطف، یا دسته دوم، یعنی عدم وجوب لطف، باشد، پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات در ابراز نظر تأثیرگذار نیست. اما با توجه به فقدان این ادله عام و خاص از دسته اول و دوم در فرض هفتم و هشتم، پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل اثرگذار خواهد بود.

فرض دوم

بی‌تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر وجوب لطف + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم. نتیجه: وجوب لطف به‌صورت مطلق.

فرض سوم

بی‌تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرش مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر وجوب لطف + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم. نتیجه: وجوب لطف به صورت مقید؛ مانند لطف تنجیزی، لطف مطلق، لطف متعارف، لطف محصل، لطف در غیر مستقلات عقلیه، یا لطف واقعی.

لازم به ذکر است با توجه به اینکه دلیل خاص مقید نیست و مطلق است، گویا نوعی تنافی میان دلیل خاص و جمع میان مرحله دوم و سوم وجود دارد؛ زیرا جمع مذکور، لطف مقید را واجب ساخته است، ولی ادله خاص، لطف مطلق را. در حل این تنافی باید گفت ظهور ادله خاص به حاصل جمع مرحله دوم و سوم قید زده می‌شود؛ زیرا این حاصل جمع، قرینه منفصل برای ادله خاص تلقی می‌شود و حجیت آن را مقید می‌سازد.

اگر کسی قرینه بودن این حاصل جمع را نپذیرد و معتقد شود دلیل عقلی زمانی مقید منفصل محسوب می‌شود که بدیهی یا قریب به بدیهی باشد، نه استدلالی، در این صورت دست‌کم احتمال قرینه بودن آن وجود دارد. در حجیت ظهور، یکی از مبانی آن است که قرینه موجود سبب سقوط ظهور از حجیت است؛ در نتیجه، ادله خاص مجمل خواهد شد و باید به قدر متیقن اکتفا کرد که همان لطف مقید است.

فرض چهارم

بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر وجوب لطف + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم.

نتیجه: عدم وجوب لطف.

فرض پنجم

بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر وجوب لطف + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم.

نتیجه: عدم وجوب لطف.

فرض ششم

بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر وجوب لطف + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم.

نتیجه: عدم وجوب لطف.

فرض هفتم

جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر وجوب لطف + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم.

نتیجه: عدم وجوب لطف؛ با این توضیح که این نپذیرفتن، مستند به پذیرش جریان اصل در اعتقادات است.

فرض هشتم

بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر وجوب لطف + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم.

نتیجه: عدم وجوب لطف / تعلیق.

در تحلیل این فرض باید گفت دلیل خاص بر وجوب لطف با دلیل خاص بر عدم وجوب لطف تعارض و تساقط می کنند و به عام فوقانی در مسئله، یعنی ادله ذکر شده در مرحله پنجم، رجوع می شود؛ در نتیجه، به عدم وجوب لطف حکم می گردد. اگر مبنای اندیشمندی چنین نباشد، بلکه دلیل خاص بر وجوب در مقابل کل دلیل بر عدم وجوب، اعم از دلیل عام و دلیل خاص، قرار گیرد، در این صورت اگر جریان اصل در اعتقادات را بپذیرد، بر اساس اصل، حکم به عدم وجوب لطف اعلام می گردد؛ ولی اگر جریان اصل را نپذیرد، همانند فرض نهم باید به تعلیق روی آورد.

فرض نهم

عدم جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + و به طریق اولی، نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر وجوب لطف + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم.

نتیجه: تعلیق.

به صورت تفصیلی، نه وجوب لطف پذیرفته می شود و نه عدم وجوب آن؛ بلکه مکلف می گوید: من واقع را منکر نیستم؛ هر آنچه واقعیت دارد، همان را می پذیرم.

جدول فرض ها و نتایج

فرض	مرحله اول	مرحله دوم	مرحله سوم	مرحله چهارم	مرحله پنجم	مرحله ششم	مرحله هفتم	نتیجه
فرض اول	بی تأثیر	+	-	+	-	-	-	وجوب لطف به صورت مطلق
فرض دوم	بی تأثیر	-	-	+	-	-	-	وجوب لطف به صورت مطلق
فرض سوم	بی تأثیر	+	+	+	-	-	-	وجوب لطف به صورت مقید
فرض چهارم	بی تأثیر	-	-	-	+	-	-	عدم وجوب
فرض پنجم	بی تأثیر	-	-	-	+	-	+	عدم وجوب
فرض ششم	بی تأثیر	-	-	-	-	-	+	عدم وجوب
فرض هفتم	+	-	-	-	-	-	-	عدم وجوب
فرض هشتم	بی تأثیر	-	-	+	+	-	+	عدم وجوب / تعلیق
فرض نهم	-	-	-	-	-	-	-	تعلیق

نویسنده معتقد است با توجه به تبیین و ارزیابی ادله هر مرحله، از میان فرض های مختلف ذکر شده، فرض هفتم صحیح است.

نتیجه گیری

با توجه به ارزیابی های صورت گرفته از ادله ذکر شده در مراحل مختلف استنباط حکم وجوب لطف بر خداوند، این نتیجه به دست آمد که ادله اثبات گر وجوب لطف، چه ادله عام، یعنی ادله ای که قابلیت تطبیق بر مسئله لطف و غیر لطف را دارند، و چه ادله خاص، یعنی ادله ای که صرفاً در مورد قاعده لطف جاری اند و در سایر مسائل تطبیق داده نمی شوند، توان اثبات وجوب لطف بر خداوند را ندارند. چنان که ادله اثبات گر عدم وجوب لطف، چه ادله عام و چه ادله خاص، نیز نمی توانند عدم وجوب را ثابت کنند. در نتیجه، باید بر اساس اصل اولی، یعنی اصل عدم وجوب لطف بر خداوند، ابراز نتیجه اعتقادی نمود. اصل حاضر همان استصحاب حکمی است، نه استصحاب موضوعی؛ البته از اصل اقل و اکثر نیز بهره گرفته شد.

تحقیق حاضر یک نتیجه روشی دارد و یک نتیجه محتوایی. نتیجه روشی پژوهش حاضر آن است که در تمام عرصه های علم کلام، اعم از قواعد و مسائل، استنباط باید بر اساس مراحل مذکور صورت گیرد تا قابلیت ارزیابی و داوری شفاف داشته باشد. از جهت محتوایی نیز می توان گفت با توجه به جانمایی ادله طرفداران وجوب لطف و منکران آن در ساختار استنباطی و به دست آمدن نتیجه عدم وجوب لطف بر خداوند، باید در بسیاری از مسائل کلامی، مانند لزوم شریعت، وجوب نصب امام و مانند آن، که از قاعده لطف بهره گرفته می شود، به فکر تقریر جایگزین بود تا اعتقادات حقه بر اساس آن تقریر اثبات گردد و در آینده، با نقد قواعدی همچون قاعده لطف، از فرو ریختن اعتقادات مذکور جلوگیری شود.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از رساله / پایان نامه نمی باشد.

منابع

- ابن منظور. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. تحقیق سید جمال الدین میردامادی. بیروت: دارالفکر - دار صادر، چاپ سوم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۳۱ق). کفایة الأصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دهم.
- برنجکار، رضا و نصرتیان اهور، مهدی. (۱۳۹۸). قاعده کلامی حسن و قبح عقلی. قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث، چاپ اول.
- برنجکار، رضا؛ میرافضلی، سید ایوب؛ و نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۱). قواعد کلامی لطف، اصلح، عدل و فضل. قم: مؤسسه انتشاراتی دارالحديث، چاپ اول.
- حسینی میلانی، سید علی. (۱۳۸۹). جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام. قم: مرکز حقایق اسلامی، چاپ اول.
- حکیم، سید محسن. (۱۴۰۸ق). حقائق الأصول. قم: کتاب فروشی بصیرتی، چاپ پنجم.
- حمصی رازی، سدیدالدین. (۱۴۱۲ق). المنقذ من التقليد. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول.
- خویی، ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق). مصباح الأصول. تقریرات محمد سرور واعظ حسینی بهسودی. قم، چاپ اول.
- رازی نجفی اصفهانی، محمدتقی بن عبدالرحیم. (۱۴۲۹ق). هداية المسترشدين. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ دوم.
- سبزواری، عبدالاعلی. (بی تا). تهذیب الأصول. قم: مؤسسة المنار، چاپ دوم.
- سید مرتضی. (۱۳۸۷ق). جمل العلم والعمل. نجف اشرف: مطبعة الآداب، چاپ اول.
- شیخ انصاری، مرتضی. (۱۳۷۹). فرائد الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- شیخ صدوق. (۱۳۷۸ق). عیون أخبار الرضا علیه السلام. تهران: نشر جهان، چاپ اول.
- شیخ طوسی. (۱۴۰۶ق). الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد. بیروت: دارالأضواء، چاپ دوم.
- عبیدلی، سید عمیدالدین. (۱۳۸۱). إشراق اللاهوت فی نقد شرح الباقوت. تحقیق علی اکبر ضیایی. تهران: میراث مکتوب.
- علامه حلی. (۱۳۶۵). الباب الحادي عشر. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول.
- علامه حلی. (۱۴۱۳ق). کشف المراد. تحقیق حسن زاده آملی. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ چهارم.
- فاضل مقداد. (۱۴۰۵ق). إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين. تحقیق سید مهدی رجایی. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، بی جا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۳۸۳). کتاب العین. تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی و اسعد الطیب. قم: انتشارات اسوه.
- فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ. (۱۴۲۵ق). المصباح المنیر. بیروت: دارالقلم.
- کاشف الغطاء، علی. (۱۳۸۱ق). النور الساطع فی الفقه النافع. نجف اشرف: مطبعة الآداب، چاپ اول.
- موسوی قزوینی، علی. (۱۴۲۷ق). تعلیقة علی معالم الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- نائینی، محمدحسین. (۱۳۷۶). فوائد الأصول. قم، چاپ اول.
- نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۱). رویکرد اصولیان به قاعده لطف در سنجه اعتبار. پژوهش های اصولی، سال نهم، شماره ۳۰، ص ۱۵۲-۱۲۵.
- نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۲). امکان سنجی تأسیس اصل عملی در استنباط کلامی. پژوهش های اصولی، سال دهم، شماره ۳۵، ص ۱۵۴-۱۲۹.
- نصرتیان اهور، مهدی. (۱۴۰۳). تحلیل گستره قاعده لطف در اندیشه اصولیان. نقد و نظر، سال ۲۹، شماره ۳، ص ۸۷-۶۵.